



پدر، مادر، حرف و برزید!

هم را می‌کنم و به اتاقم می‌روم. مادرم تنها حرفی که با من دارد، یادآوری وظایف من در خانه است و می‌خواهد بلافاصله پس از انجام آن‌ها به سراغ درس و مشقم بروم. هیچ وقت به نظر نمی‌آید که از دیدن من پس از بازگشت از مدرسه، خوشحال باشد یا لاف کلمه خوشایندی به زبان آورد.»

بسیاری از روان‌شناسان بر این عقیده‌اند که ارتباط سالم اولیا با فرزندان، اساس و پایه رشد اجتماعی و عاطفی کودکان و نوجوانان را تشکیل می‌دهد و رشد هماهنگ فرزندان ما بدون برخورداری از ارتباط مطلوب در خانه میسر نیست. ژولین (۲۰۰۴) معتقد است که در بسیاری از خانواده‌ها، روابط والدین و فرزندان شبیه دو خط است که در لحظاتی با هم تلاقی می‌کنند، اما غالباً هر یک از خطوط جدا از دیگری به مسیر خود ادامه می‌دهد. به‌طور طبیعی، هر اندازه کیفیت و کمیت ارتباط بین بزرگسالان و کودکان ضعیف‌تر باشد، خطر لغزش و انحراف خردسالان افزایش می‌یابد. این واقعیت لزوم توجه

پیشرفت سریع و حیرت‌آور فناوری اطلاعات و ارتباطات در چند دهه اخیر، دسترسی به همه نقاط دنیا و حداکثر افراد ناآشنا را در حداقل زمان فراهم ساخته است. در عین حال، پژوهش‌های مختلف نشان می‌دهد که در این مدت در ارتباطات اجتماعی ما، به‌ویژه ارتباط‌های درون خانواده، نه تنها پیشرفتی حاصل نشده، بلکه کیفیت آن هم کاهش یافته است. مسائل ارتباطی جامعه، روابط بین مردم و نیز رابطه بین کشورها را می‌توان از طریق بررسی رسانه‌های جمعی به خوبی مورد مطالعه قرار داد، اما مشکلات درون خانواده‌ها بیش‌تر ضمن صحبت با اولیا یا هنگام مراجعه کودکان و نوجوانان به مراکز یا کلینیک‌های مشاوره شناسایی می‌گردد. نمونه آن سخنان دختر نوجوانی است که می‌گفت:

«من و مادرم هیچ حرفی با هم نداریم. گاهی که از مدرسه بر می‌گردم، دلم می‌خواهد پیش مادرم بنشینم و آنچه را که در مدرسه اتفاق افتاده برایش تعریف کنم؛ اما با مشاهده چهره خسته و گرفتاری‌های تمام نشدنی روزانه‌اش، را

رشد هماهنگ
فرزندان ما بدون
برخورداری از
ارتباط مطلوب در
خانه میسر نیست

بیشتر مربیان، مدارس و رسانه‌ها را نسبت به تسهیل روابط بین اعضای خانواده و نسل‌ها و کمک به تجدید نظر در مورد این روابط می‌طلبند.

ارتباط اولیا و فرزندان در مراحل مختلف زندگی

ارتباط والدین و کودکان در هر یک از مراحل زندگی از اهمیت خاص برخوردار است و نوع رابطه‌ای که کودک با اولیای خود در خانه برقرار می‌کند، چگونگی روابط بعدی او را با همسالان، دوستان، همکاران و حتی اعضای خانواده‌ای که بعدها تشکیل خواهد داد، تعیین خواهد کرد. در واقع هر لحظه از زندگی کودک فرصتی طلایی برای ایجاد رابطه‌ای سالم و محبت‌آمیز است و پدر و مادر می‌توانند از وقایع روزمره زندگی، لحظاتی غنی و فراموش نشدنی به وجود آورند. بدیهی است که سلامت روانی کودک در طول زندگی منوط به برخورداری از رابطه‌ای متعادل با اولیا در طی مراحل قبلی رشد خود است.

ارتباط با کودک پیش از تولد

نفوذ و تأثیر مادر بر کودک در دوران پیش از تولد انکارناپذیر است. جنین در وجود مادر، در حالی که از احساسات، عواطف و تجربیات مادر تأثیر می‌پذیرد، در آرامش به رشد و حرکت خود ادامه می‌دهد. در این دوران تبادل مادر و کودک از نظر جسمی، عاطفی و روانی مستمر و فعال است. به گفته‌ای، این مرحله آغاز فرایند هماهنگ شدن بین دو موجودی است که یکدیگر را خلق و کشف می‌کنند و با هم پیمان عشق می‌بندند. توجه اطرافیان، به‌ویژه همسر، در جهت حمایت از مادر و ممانعت از هرگونه تشویش و ناامنی که ممکن است وجود او را آزرده سازد و سلامت موجود زنده کوچکی را که در بطن او شکل می‌گیرد به مخاطره افکند، ضروری است.

ارتباط با کودک پیش از تولد

زمان با شکوه و فراموش نشدنی اولین دیدار، پس از ماه‌ها انتظار فرا می‌رسد و دو موجودی که در طی ماه‌ها زندگی مشترک با هم، در همه چیز

تبادل و تعامل داشته‌اند، سرانجام یکدیگر را می‌یابند. می‌گویند اگر شرایط طبیعی بوده باشد و آنان یکدیگر را دوست بدارند، این عشق برای همه زندگی و حتی پس از مرگ پایدار خواهد بود و اگر یکدیگر را ترک کنند، هرگز از جست‌وجوی هم باز نمی‌مانند. وابستگی بین این دو موجود، شدید و منحصر به فرد است. در این رابطه یگانه، ابتدا پدر و سپس به تدریج سایر اعضای خانواده و محیط وارد می‌شوند. حال، مسئله مراقبت از این موجود کامل، اما آسیب‌پذیر، شکننده و نیازمند به همه چیز (هوا، گرما، تغذیه، نوازش، امنیت، حمایت و از همه مهم‌تر عشق، آن هم عشق بدون قید و شرط) مطرح است.

خوشبختانه، در بسیاری از اوقات با ورود نوزاد و دنیای شیرینی که با خود به همراه می‌آورد، سازگاری متقابل کودک و خانواده به تدریج شکل می‌گیرد، اما گاه شرایط خاص هر کودک و وقایع غیرمنتظره یا وجود بحران در خانواده این سازگاری را مشکل می‌سازد و موانعی برای برقراری رابطه‌ای مطلوب به وجود می‌آید. به‌طور مثال گاه کودکی با نیازهای خاص و توانمندی‌های کمتر به دنیا می‌آید. نوع نگرش اولیا به این نوع ناتوانی‌ها و رابطه‌ای که با کودک برقرار می‌کنند، بر اعتماد به نفس و سلامت روانی او به شدت تأثیر می‌گذارد. هر کودک نیاز دارد که نزدیکانش او را به عنوان موجودی یگانه و ارزشمند

هر اندازه کیفیت و کمیت ارتباط بین بزرگسالان و کودکان ضعیف‌تر باشد، خطر لغزش و انحراف خردسالان افزایش می‌یابد.

نوع رابطه‌ای که کودک با اولیای خود در خانه برقرار می‌کند، چگونگی روابط بعدی او را با همسالان، دوستان، همکاران و حتی اعضای خانواده‌ای که بعدها تشکیل خواهد داد، تعیین خواهد کرد.





هر کودک نیاز دارد که نزدیکی او را به عنوان موجودی یگانه و ارزشمند بدانند و برای آن چه هست و نه آن چه باید باشد، مورد پذیرش قرار دهند.

بدانند و برای آن چه هست و نه آن چه باید باشد، مورد پذیرش قرار دهند. تجربه زیر نشان می‌دهد که همیشه این طور نیست:

«در صف (نویت) یک داروخانه دولتی، دختری کوچکی در آغوش مادرش به من لیخند زد و دستش را تکان داد. دست کوچک و لطیف او را در دست گرفتم و سعی کردم با او حرف بزنم. بچه جوابی نمی‌داد، اما میل به تداوم ارتباط و برق خوشحالی در نگاهش آشکار بود. به مادرش که ساکت و بی‌حرکت کودک را در آغوش داشت گفتم:

- مثل این که با این بچه زیاد حرف نمی‌زنید. او باید در این سن به زبان افتاده باشد.

زن با اندوه به فرزندش نگاه کرد و ناامیدانه گفت:

- او ناشنواست.

گفتم: ناشنوایی بچه مانع از این نمی‌شود که با او رابطه برقرار کنید، بازی کنید، بخندید و خوشحالی خودتان را از داشتن چنین کودک زیبایی به او منتقل کنید.

سعی کردم به او امیدواری بدهم که هر کودک، صرف نظر از نوع ناتوانی، دارای استعدادها و توانایی‌های بی‌شمار دیگری است که باید آن‌ها را شناخت و پرورش داد.

زن جوان پاسخ داد:

شش سال اول زندگی کودک مهم‌ترین سال‌ها برای شکل‌گیری نگرش‌ها، عادات و رفتارهایی است که در طول زندگی ادامه خواهد یافت.

- در روستای ما هیچ امکاناتی برای بچه‌های ناشنوا نیست.
به چهره افسرده‌اش نگاه کردم و گفتم:
- ولی مهم‌ترین امکانات در وجود خود توست، مادر خوب!

هیچ‌کس با دانش، مهارت و اثربخشی لازم برای ایفای نقش پیچیده و حساس مادر یا پدر بودن به دنیا نمی‌آید و این حرفه‌ای است که باید یاد گرفت. بسیاری از کارشناسان تعلیم و تربیت بر این اعتقادند که همه چیز تا ۶ سالگی تعیین می‌شود. به عبارت دیگر شش سال اول زندگی کودک مهم‌ترین سال‌ها برای شکل‌گیری نگرش‌ها، عادات و رفتارهایی است که در طول زندگی ادامه خواهد یافت. دادسون (۱۹۸۶) معتقد است که تأثیر شش سال اولیه در زندگی کودک به قدری مهم است که اگر بخواهیم به طور مثال مانع بزه‌کاری یک نوجوان یا سایر اقدامات ضداجتماعی او بشویم، باید سال‌ها پیش، قبل از این که او به سن مدرسه رسیده باشد، پیوندهای محبت و احترام متقابل بین او و خانواده‌اش برقرار بوده باشد.

ورود به مدرسه

ورود کودک به مدرسه اولین تماس با دنیای

جدّی بیرون از خانواده است. زمان یادگیری‌های خاص، پیروی از مقررات جمعی و زمان تأیید خود. در این مرحله ارتباط کودک با دیگران، نه برای رفع نیازهای شخصی، بلکه برای فهماندن خود، ابراز افکار و احساسات و پیدا کردن دوست است. همان‌طور که اشاره شد، اساس موفقیت کودک در دوران تحصیل، از قبل در خانه و از طریق ارتباط با او شکل می‌گیرد، زیرا از طریق ارتباط در خانواده است که کودک به هویت و ارزش خود پی می‌برد و حس خوشایند «من می‌توانم یاد بگیرم» در او به وجود می‌آید.

موانع ارتباطی در دوران خردسالی ممکن است به این امر منجر شود که کودک مدرسه را با احساس تنهایی و کمبود اعتماد به نفس و لذا با مقاومت در مقابل هر نوع یادگیری آغاز کند.

ارتباط با کودک به هنگام بحران‌های خانوادگی

گاه با بزرگ شدن کودک و بروز اخلاق و شخصیت خاص او که ممکن است متفاوت با انتظارات اولیا باشد، مشکلات ارتباطی در خانواده‌شدت می‌یابد. این مشکلات، به‌خصوص به‌هنگام بحران‌های خانوادگی و زمانی که کودک تصادفاً بیش از همیشه نیازمند یاری خانواده، در دسترس بودن اعضای آن و حمایت آن‌هاست (زمان از دست دادن یکی از عزیزان، بیماری یا هنگام جدایی پدر و مادر)، بروز می‌کند. یک مشاور کودک می‌گفت:

«دختر هشت ساله‌ای پس از جدایی پدر و مادرش با من تماس گرفت تا در مورد چیزی که نمی‌توانست بفهمد با من حرف بزند. او گفت: من نمی‌فهمم چرا وقتی هفته‌ای یک بار پیش پدرم می‌روم، اجازه ندارم اسم مامان را بیاورم. اگر حرف مامان را بزنم پدرم مرا بلافاصله به اتاقی می‌فرستند و دیگر با من حرف نمی‌زند.»
دخترک به راستی نمی‌توانست درک کند که چگونه پدری نمی‌تواند تحمل کند کلمه مامان بر زبان فرزند خردسالش جاری شود. به این کودک چه می‌توانستم بگویم، قدری مکث کرده، بالاخره گفتم:

«می‌دانی دخترم، پدرها آدم‌های پیچیده‌ای هستند، اما بدجنس نیستند و اگر آن‌ها را دوست

داشته باشیم، شاید بتوانیم بعضی از رفتارهایشان را ببخشیم.»

نقش مدرسه در این گونه مواقع بسیار حساس است. آن‌چه در دوران تحصیل کودکان ضروری است، حمایت از آنان به هنگام بروز مشکلات ارتباطی بین آن‌ها و والدین است. از مدرسه انتظار می‌رود که با روش‌های مختلف از جمله آنگاه ساختن، راهنمایی و حمایت از اولیا، پیوندهای ارتباطی گسسته با کودک را دوباره برقرار کند و برای کودکان آسیب دیده از رابطه نامطلوب خانوادگی، خدمات تکمیلی و حمایتی فراهم کند. به‌طور مثال مدرسه می‌تواند آنان را در ارتباط با بزرگسالان در مدرسه قرار دهد تا با دلسوزی و صرف وقت آن‌ها را از انزوای خود بیرون آورند و در مقابل خطر آسیب‌های روانی و مقاومت در یادگیری یاری‌شان کنند. گاه لازم است به اولیا یادآوری شود که با جدا شدن از همسر خود، در وظایف و تعهداتشان نسبت به فرزندان نباید تغییری حاصل شود و در این مواقع بحرانی مهم‌ترین وظیفه همسران جدا شده، حفظ هماهنگی و تعادل در خانواده است که بخش عمده آن شامل احترام به همسر و پرهیز از بروز خشم و خشونت نسبت به اوست.

پدر و مادر می‌توانند از وقایع روزمره زندگی، لحظاتی غنی و فراموش نشدنی به وجود آورند.



نوجوانی از حساس‌ترین و شکننده‌ترین دوران زندگی است. دورانی که نوجوان دنیای کودکی را ترک می‌کند، حال آن که هنوز مهارت‌های لازم را برای ورود به دنیای بزرگسالی به دست نیاورده است. این مرحله از زندگی، دوران سرگردانی، تردیدها و بروز تمایلات متضاد است. نوجوان درحالی که علاقه‌مند به استقلال و ترک وابستگی‌های قبلی خویش است، در مسیر به دست آوردن استقلال، بیش از همیشه به ارتباط نزدیک با اولیا و تأیید و همراهی آنان نیازمند است.

برقراری رابطه مناسب با نوجوان، تحمل ناشیگری‌ها، اعتراض‌ها، سکوت‌های طولانی و تحمل این که همه چیز از طرف او زیر سؤال قرار گیرد، چندان آسان نیست. اولیایی در این رابطه موفق‌اند که آرام، با حوصله و مسلط به خود باشند. از مقایسه کردن نوجوان خود با دیگری، سرکوفت زدن و رفتارهای مشابه و حقارت‌آمیز خودداری کنند و ضمن افزایش اطلاعات و آگاهی خود درباره ویژگی‌های نوجوانان و روش‌های تربیتی سازنده برای این مرحله حساس، حل برخی از مسائل نوجوانی را به زمان واگذار کنند.

در این دوران رابطه‌ای مؤثر است که به نوجوان اجازه اشتباه کردن، زیر سؤال قرار دادن و حتی اعتراض کردن را بدهد؛ رابطه‌ای که به او در سازگاری با وضعیت جدیدش کمک کند. سختگیری و عدم پذیرش، نتیجه معکوس به بار خواهد آورد.

به تازگی پسر جوانی که در مدرسه دچار مشکلات تحصیلی عمیق و مسائل رفتاری بود مشکل خود را برای نگارنده چنین توصیف کرد:

سال گذشته وقتی کارنامه‌ام را به خانه بردم و پدرم متوجه شد که نمره نیاورده‌ام، با من قهر کرد و هنوز هم با من حرف نمی‌زند!

او سپس با چهره‌ای گرفته و لحنی تلخ پرسید:

مگر پدر من هیچ وقت در زندگی خودش اشتباه نکرده؟

طبیعی است که قهر و غضب پدر نه تنها نتیجه‌ای

نقش پدر در خانواده اساسی است. امروز به مراتب بیش از گذشته از پدران انتظار می‌رود مدت بیشتری را در خانه صرف مراقبت از کودکان و مشارکت در امور خانه بکنند. پژوهش‌ها این واقعیت را مورد تأیید قرار می‌دهند که پدرانی که از فرزندان خود مراقبت‌های عملی می‌کنند، مثلاً در حمام کردن، لباس پوشاندن و غذا دادن به نوزاد مشارکت می‌کنند، بیش از سایر پدرها به فرزند خود علاقه‌مند و وابسته می‌شوند و رابطه نزدیک‌تری بین آنان شکل می‌گیرد. هم چنین کودکان و به خصوص نوجوانان، با اعتماد بیش‌تری مسائل خود را با آنان در میان می‌گذارند و به هنگام بروز مشکل یا بحران‌های نوجوانی زودتر به آنان مراجعه می‌کنند.

رابطه کودک با خواهران و برادران

خانواده، منحصر به پدر و مادر و یک کودک نیست. خواهران و برادران، هر یک با حمایت از کودک تازه متولد شده نقش خاص خود را در رشد و سازگاری او ایفا می‌کنند. تحقیقات نشان می‌دهد که کودکان از سن دو سالگی می‌توانند علائم ناراحتی و ناامیدی کودکان کم سن‌تر از خود را تشخیص دهند و زودتر از مادر برای کمک به آن‌ها بشتابند. کودک در حدود سنین چهار یا پنج سالگی دو برابر وقتی را که با اولیای خود می‌گذرانند، با خواهران و برادران خود صرف می‌کند. نکته جالب این که تنها ۳۰ درصد تبادل‌های بین برادران و خواهران رقابت‌آمیز است، اما ۷۰ درصد آن‌ها جنبه عاطفی و همدستی دارد.

ورود یک نوزاد در خانواده تعادل زندگی افراد خانواده را به هم می‌ریزد و طبیعی است که کودک بزرگ‌تر تا مدتی احساس حسادت کند و از طریق بازگشت موقت به عادات دوران قبلی کودکی خود، بخواهد توجه کامل اولیا را به دست آورد. اما با حضور پدر و مادری صبور که احساسات فرزندان خود را می‌پذیرند و به هر یک توجه ویژه‌ای ابراز می‌دارند، کودک مسن‌تر به تدریج شرایط جدید را می‌پذیرد و خود را با آن تطبیق می‌دهد.

از طریق ارتباط در خانواده است که کودک به هویت و ارزش خود پی می‌برد و حس خوشایند «من می‌توانم یاد بگیرم» در او به وجود می‌آید.

موانع ارتباطی در دوران خردسالی ممکن است به این امر منجر شود که کودک مدرسه را با احساس تنهایی و کمبود اعتماد به نفس و لذا با مقاومت در مقابل هر نوع یادگیری آغاز کند.





از مدرسه انتظار می‌رود که با روش‌های مختلف از جمله آگاه ساختن، راهنمایی و حمایت از اولیا، پیوندهای ارتباطی گسسته با کودک را دوباره برقرار کند و برای کودکان آسیب دیده از رابطه نامطلوب خانوادگی، خدمات تکمیلی و حمایتی فراهم کند.

مورد مشاهده و در صورت لزوم تجدید نظر قرار دهند. رابطه با پدر بزرگ، مادر بزرگ، برادران و خواهران، رابطه با فرزندان، رابطه با همسر، رابطه در محیط کار با دوستان و حتی با سایر افراد جامعه، زیرا فرزندان ما بیش از هر چیز و هرگونه آموزه کتبی یا اندرز و نصیحت شفاهی، روابط اجتماعی ما را به عنوان الگوی زندگی خود می‌پذیرند و دیر یا زود به آن عمل می‌کنند.

منابع:

- Laporte, D (2002), Favoriser l'Estime De Soi Des Oá 6 Ans, Université De Montréal.
- Julien, J. (2004), Aide Moi Á Te Parler, La Collection Hopilal St. Justine.
- Dadsom, F (1982), Tout Se Joue Avant 6 Ans Marabout.
- بازارگان، زهرا (۱۳۷۵)، مدرسه‌ای دیگر، تهران: انتشارات انجمن اولیا و مربیان.
- بازارگان، زهرا (۱۳۸۶)، تغییر و نوآوری در مدرسه، تهران: انتشارات انجمن اولیا و مربیان.

مثبت برای خانواده در بر نداشت، بلکه به تداوم ضعف تحصیلی پسر و مقاومت او در یادگیری و در انجام وظایفش انجامیده بود. قضاوت اولیا در مورد فرزندانشان نباید تحت تأثیر نمرات درسی آنان باشد. بچه‌ها پیش از آن که شاگرد مدرسه باشند، فرزندان ما هستند و به پذیرش، حمایت مداوم و راهنمایی ما نیازمندند. ارزشمند دانستن توانایی‌های درسی نباید سبب گردد که سایر ابعاد شخصیتی فرزندانمان مانند اجتماعی بودن، محبت، سخاوت، خلاقیت، توانایی‌های جسمانی یا هنری او مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد.

برقراری رابطه مطلوب اولیا با نوجوانان، تسلط بر اضطراب خود در مقابل تحول و دگرگونی نوجوان، تحمل جدایی تدریجی از او، جلب مشارکت او در کارها و به ویژه نشان دادن تصویری ارزشمند و قابل احترام از نوجوان به اوست.

نکته آخر این کسه در تضمین رابطه‌های متعادل با فرزندان و تسهیل زندگی اجتماعی مطلوب برای آنان، لازم است که همسران زندگی اجتماعی خود را